

وب سایت استاد موسوی



تاریخ روز : ۰۷ / ۰۴ / ۱۳۹۷

تاریخ ثبت : ۰۱ تیر ۱۳۹۵

عنوان : تحقیق پیرامون دیمقراطیس

«بسمه تعالی»

تحقیق پیرامون دیمقراطیس

یکی از ابعاد درسی دانشمند معظم، فیلسوف متأله حضرت استاد موسوی پرداختن به زندگی فلاسفه و محققان پیش از میلاد برای آشنایی مشتاقان وادی فلسفه و حکمت با شیوه تفکر و ظرائف علمی و دقائق سیر زندگی یک فیلسوف است! در سایت رسمی معظم له، به زندگی سقراط و افلاطون مجملاً پرداخته شده، اکنون بر آن شدیم، سیر زندگی دیمقراطیس را برایتان بیان کنیم :

تحقیق پیرامون سیر علمی "دیمقراطیس" از سلسله تدریس‌ها و سخنرانی‌های فیلسوف متأله حضرت استاد موسوی

او در حدود 435 سال قبل از میلاد می‌زیست (بعضی نظرها هستند که می‌گویند بسیاری از دیدگاه های افلاطون تقلید از او بوده است).

پدرش صاحب مال و ثروت فراوان بوده است. در حدود 6 میلیون دلار از پدرش به او ارث رسید. (در آن زمان 6 میلیون دلار مبلغ بسیار زیادی بوده است).

او اول بیتار بود، یعنی چهارپایان را معالجه می‌کرد. بعد از بیتاری به سوی گیاه روی آورد و از گیاه خدا را شناخت و حق را یافت. یعنی در حرکت گیاهان خدا را پیدا کرد، سرانجام بعد از اینکه می‌گفت گیاه و درخت دارای حرکت است، سخت او را متهم کردند که دیوانه مطلق است، سپس بقراط را برای علاج وی مأمور کردند. بقراط وی را به خوردن شیر تشویق کرد. ظرف شیری آوردند، دیمقراطیس یک نگاه کرد و گفت این شیر متعلق به گاو نر سیاه و جوان است. یعنی آن موجی که در ذره‌های شیر می‌دید، می‌فهمید که این ذره‌ها از کدام گیاه و حیوان است و رنگ جلد حیوان را سوی ذره‌های شیر می‌گفت. تحقیق کردند دیدند درست است در این‌جا بقراط در جلوی "دیمقراطیس" زانو زد و گفت من باید از علوم تو بهره بگیرم، همشهریان دیوانه‌اند که تو را دیوانه می‌بینند! او به مصر، حبشه، بابل، ایران و هند سفر کرد و گفت از این ثروت آن‌قدر استفاده کردم تا دانشمندان را بشناسم! یعنی گفت هیچ انگیزه‌ای از این ثروت نداشتم جز شناخت دانشمندان تا به دانشمندی در تب رسیدم. یعنی پی استادی می‌گشت که در او نیروی تفکر باشد. مدتی در شهر "تب" ماند. همین که استاد را پیدا کرد هر چه ثروت داشت به مردم بخشید و دلیلش هم این بود که می‌خواست عاری از رقم باشد تا درونش آمادگی پیدا کند. از او ایراد گرفتند که چرا ثروت را اینگونه بخشیدی؟

در جواب گفت: اگر تنها یک برهان لمی یا انی از فلسفه یا در هندسه کشف کنم بهتر از آن است که تخت پادشاهی را به من بدهند. (به همین خاطر است که دیمقراطیس، "دیمقراطیس" شد و الان بعد از 26 قرن ما داریم از او نام می‌بریم، این‌ها بی‌خود به این مقام نرسیدند. میلیون‌ها مردم ثروتمند بودند ولی از این‌ها چه باقی ماند؟ اگر چیزی هم باقی ماند جز وزر و وبال چیز دیگر نیست).

او فوق العاده فروتن بود و از جدل در علم دوری می‌جست.

او گوید: در علم باید استفهام باشد نه جدل. هر کس می‌خواهد واقعاً به جایی برسد با استفهام علمی باید برسد. یعنی اگر می‌دید که یک نفر علم را به عنوان جدل بیان می‌کند، از آن محل فرار می‌کرد.

حق هم همین است، چون شیوه این است که جدل‌ها، عین‌ها را غبارآلود می‌کنند. دقیقاً جدل مانند گرد و غباری است که بلند می‌شود و روی شیشه‌های شفاف می‌نشیند. یعنی شیشه هر چقدر هم که شفاف باشد، گرد و غبار آلوده‌اش می‌کند. علمی هم که در آن جدل بود، ارزش ندارد. (او می‌گفت من یک شفافیتی

دارم، با جدل آلوده می‌شوم برای همین از جدل دوری می‌جست.

او گوید خردمند کسی است که خویش را پرورش دهد و از قید خرافات آزاد کند. می‌گوید این را من قبول دارم. خردمند کسی نیست که پولش را برای خودش انباشته کرده و عنوان برای خودش درست کرده گوید همان عنوان‌ها برای او قید و بند هستند، اگر کسی خردمند باشد، خودش را به قید گرفتار نمی‌کند. چون همان قیدها نابودش می‌کند، کسی که برای یک ذره چیزی جان می‌دهد خوب همین که آن را از او بگیرند می‌میرد.

< او گوید: بزرگترین سعادت انسان در تز تفکر اوست.

او دریافت مکان فلسفه آتن یونان است، او عاقبت ناشناخته به آتن آمد، هیچ کس جز چند نفری او را نشناختند به او گفتند: چرا خودت را معرفی نمی‌کنی؟ در جواب گفت: اگر شناخته گردم حفاظت علمم از بین می‌رود. دوست دارم در همین گمنامی باشم!

چون فلسفه ناشناختگی را می‌طلبید به مجردی که شناخته شود به غرور می‌آید.

گاهی فلسفه‌اش را با نقد حواس تعبیر می‌کرد. او می‌گفت آنچه در عالم برای بشر اصل است دو چیز است یکی گوش است و دیگری چشم است.

او برآن است که جهان جهان قراردادی است. مثلاً تلخ‌ها را که تلخ نام‌گذاری کرده‌اند، این قراردادی است نه اینکه واقعاً تلخ باشد یا شیرین شیرین باشد این‌گونه نیست. این‌ها قرار داد اجتماع است. گوید از کجا معلوم آن چه واقعاً شیرین است، نامش را تلخ گذاشتند و هر چیزی که بزاق ما را به خودش توجه داد، اسمش را شیرین گذاشته‌اند این غلط است. او گوید این که تلخ را تلخ گویند و شیرین را شیرین اینها همه قراردادی است.

او قائل بود: زندگی زن و مرد قراردادی است، کار و شغل و ابزار قراردادی است و حقیقت در اعماق این‌ها مدفون است. یعنی حقیقت‌ها را در درون قراردادها دفن کرده‌اند، این‌ها که واقعیت نیست، واقعیت چیز دیگر است که هر کسی نمی‌تواند به مقامی برسد که بفهمد واقعیت چیست؟

او گوید: آدمی باید سعی کند که سرچشمه شادی خویش را از درون خود بیابد نه از دیگری.

یعنی انسان درونش را طوری به بار آورد که شادی‌هایش از درون خودش باشد نه انتظار داشته باشد که دیگری او را شادش کند، ارزش‌ها و سعادت‌ها در این است.

او گوید: ذرات به سوی پایین سرازیر هستند و در درون خود غوغایی دارند و این غوغا است که ذکر ا... را نمایان می‌سازد. (با اینکه قبل از اسلام بوده ولی نظراتش با آیات قرآن سازگار است. "یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض")

او گوید: هیچ قدرتی در عالم مانند قدرت عرفانی انسان نیست.

سپس گوید: آنچه کاوش کردم دریافتم که هیچ جسمی قابل قسمت نیست چون در آغوش محبت نهفته‌اند.

دیمقراطیس را متهم به دیوانگی کردند و او خودش می‌گفت من به دیوانگی بشر می‌خندم.

فلسفه وی، در متون فلسفه در عالم اصل بود و هست.

اول فلسفه او را به زبان سریانی بعد عبری و بعد به زبان عربی ترجمه کردند.